

گونه‌شناسی جنبش مقاومت در دوره رضاشاه با تأملی بر مخالفان قانون‌گرا

دکترحجت فلاح تونکار
مدرس دانشگاه آزاد اسلامی محلات

چکیده:

نوشتار حاضر، ضمن بیان جریان‌های مخالف نظام رضاشاهی، به بررسی یکی از جریان‌های مخالف یعنی مخالفان قانون‌گرا، می‌پردازد. مخالفان قانون‌گرا بر بنیاد باور به نظام مشروطیت و قانون اساسی به مخالفت با پادشاهی رضاشاه پرداختند. آنها استقرار و استمرار آن نظام را در ستیز با بنیادهای مشروطیت می‌پنداشتند. آنها همچنین به انتقاد از رویکردهای اقتصادی و فرهنگی رژیم رضاشاه پرداختند. به زعم این مخالفان نتیجه این رویکردها اضمحلال اقتصاد ملی و فروپاشی بنیادهای تاریخی و فرهنگی کشور بود. آنها پس از پایان دوره مجلس ششم و به دلیل فقدان امکان فعالیت سیاسی قانونمند، هر یک به طریقی راه انزوای سیاسی را در پیش گرفتند و سرنوشتی متفاوت داشتند.

واژه‌گان کلیدی

مخالفان قانون‌گرا - فعالیت قانونی - آزادی - استبداد رضاشاهی

ماده واحده خلع قاجاریه که در ۹ آبان ۱۳۰۴ از سوی هواداران رضاخان رئیس‌الوزراء ارائه شده بود، به حیات سلسله قاجاریه پایان داد. حکومت جدید برآمده از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ بود. دوره جدیدی آغاز شد. رضاشاه پیشینه و عملکرد اقتدارگرایانه داشت. پادشاهی او همان‌گونه که دکتر محمد مصدق در سخنرانی تاریخی‌اش در ۹ آبان ۱۳۰۴ پیش‌بینی کرده بود، از همان آغاز نشان استبدادی و مشروطه ستیزانه داشت.

هرچند رضاشاه و نخبگان متحد او به دنبال تحکیم دیکتاتوری بودند، و فضای آزادی و فعالیت شخصیت‌های مستقل را بر نمی‌تابیدند اما این دوره بی‌نشان و تلاش در مبارزه با دیکتاتوری و خودکامگی نبود. شخصیت‌ها و گروه‌هایی که خاستگاه‌های مختلف فکری - تاریخی به ستیز با شکل‌گیری و تداوم رضاشاهی برآمدند. این جنبش مقاومت، گونه‌ها و مضامین متفاوت داشت و در آغاز می‌توان آن را به دو گروه و دسته بر بنیاد خاستگاه فکری - سیاسی تقسیم‌بندی نمود:

۱. سنتی

۲. جدید (مدرن)

۱ - مخالفان و ستیزگران سنتی حاکمیت رضاشاه، روحانیان و عالمانی بودند که بر بنیاد دغدغه‌هایی که دینی و مذهبی‌اش می‌خواندند به مخالفت با اقدامات نوگرایانه رضاشاه پرداختند. نموده‌های مشخص این مقاومت و مخالفت این واکنش‌ها بود:

— مخالفت و مقابله با اعلامیه دولت در شهریور ۱۳۰۶ مبنی بر ضرورت عدم

دخالت روحانیان در امور اجتماعی و سیاسی

— اعتراض گسترده آقانورالله اصفهانی و روحانیان متحد وی در مقابله با

قانون نظام وظیفه اجباری

— مقاومت در برابر قانون متحدالشکل شدن البسه

— اعتراض و مقاومت در برابر جلوگیری و محدودیت مراسم و مواسم مذهبی

— مقابله و مقاومت در برابر اجباری کردن کلاه لگنی یا کلاه شاپو که منجر به عزیمت آفاسید حسین قمی از مشهد به تهران و شکل‌گیری ماجرای مسجد گوهرشاه شد. و سرانجام واکنش و مقاومت و مقابله با ماجرای کشف حجاب بود. این موارد از اهم موارد و مشهورترین واکنش‌های جامعه روحانی و سنتی ایران در مقابل اقدامات و عملکرد حکومت رضاشاهی بود.

۲ - دسته دوم مخالفان رضاشاه خاستگاه فکری - تاریخی جدید داشته، این دسته خود به دو گروه اساسی تقسیم می‌شوند.

گروه اول : چپ‌گرایان. وابستگان این جریان بر بنیاد اندیشه‌های سوسیالیستی و مارکسیستی به مقابله و ستیز با حاکمیت رضاشاهی پرداختند. چپ‌گرایان در اشکال ذیل به مقاومت و مبارزه پرداختند.

الف- حزب سوسیالیست سلیمان میرزا اسکندری و برخی از متحدان آن چون میرزا محمد فرخی یزدی

ب. حزب کمونیست ایران و جنبش کارگری متحد آن. حزب کمونیست ایران در کنگره دوم خود در سال ۱۳۰۶ش که مشهور به کنگره ارومیه شد، برنامه ستیز و مخالفت بنیادین با رضاشاه را در دستور کار قرار داد و به دنبال استفاده از فرصت برای سرنگون‌سازی رژیم رضاشاهی که آن را رژیم خودکامه و وابسته به امپریالیسم انگلستان می‌دانست، بود. اعتصابات کارگری این دوره بی‌ارتباط با فعالان حزب کمونیست نبود.

ج. محفل مطالعاتی مارکسیستی دکتر تقی ارانی یا گروه مشهور به پنجاه و سه نفر

۲- گروه دوم : مخالفان جدید رضاشاه ، مشروطه‌خواهان یا قانون‌گرایان بودند. این گروه از شخصیت‌هایی تشکیل می‌شد که آرمان سیاسی‌شان نظام مشروطیت ایران بود. هدف اصلی و اساسی آنان دفاع از دستاوردهای مشروطیت بود. آنان آغاز شکل‌گیری حکومت رضاشاه و چگونگی تغییر سلطنت قاجاریه به پهلوی را انحراف بزرگ و اساسی از آرمان انقلاب مشروطیت و نظام برآمده از آن می‌دانستند. این گروه تقریباً شامل این کسان بود: ۱. میرزا حسن‌خان

مستوفی‌الممالک ۲. میرزا حسن‌خان مشیرالدوله ۳. میرزا حسین‌خان مومن‌الملک ۴. سیدحسن تقی‌زاده ۵. حسین علاء ۶. میرزا یحیی دولت‌آبادی ۷. سیدحسن زعیم ۸. محمدتقی ملک‌الشعراى بهار ۹. سیدحسن مدرس ۱۰. دکتر محمد مصدق

در این نوشتار از میان گونه‌های جنبش مقاومت در دوره رضاشاه به بحث و بررسی کارنامه فعالیت سیاسی این گروه از مخالفان رضاشاه یعنی مخالفان قانون‌گرا و مشروطه‌خواه می‌پردازیم.

چنان که می‌دانیم این کسان مخالف تغییر سلطنت قاجاریه به پهلوی بودند. آنان چنان که خود مدعی بوده‌اند، مخالفت‌شان با تغییر سلطنت دفاع از خاندان قاجار و شخص احمدشاه نبود، بلکه اساس مخالفت آنها، دفاع از قانون اساسی و نظام مشروطیت بود. سخنان آن پنج نماینده، مدرس، تقی‌زاده، علاء، مصدق و دولت‌آبادی هم گواه روشن ادعای آنها است.^۱

آنها پس از رویداد ۹ آبان ۱۳۰۴ برای مدتی به مجلس نرفتند. آن گونه که تقی‌زاده مدعی است آنها گاه به گاه مورد تعقیب و تحت نظر بودند «در آن مدتی که ما دیگر به مجلس نرفتیم، خانه‌های ما تحت نظر بوده و شب و روز دم در خانه هر یک از ما چند نفر مفتش دائماً مراقب بودند. برای دیدن همدیگر و مشاوره ترتیبی دادیم که مصدق‌السلطنه که اتومبیل داشت به منزل من می‌آمد و من سوار می‌شدم، و مرحوم علاء را هم سوار می‌کردیم و از بیراهه به ونک می‌رفتیم به منزل مستوفی‌الممالک و مفتش نمی‌توانست به اتومبیل برسد.»^۲ این افراد در انتخابات مجلس مؤسسان نیز شرکت نکردند.^۳ این مخالفان قانون‌گرا هر یک کارنامه سیاسی خاصی در دوره رضاشاه دارند. کارنامه سیاسی آنان را یک به یک به ایجاز بررسی می‌کنیم.

۱- میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالک. مستوفی از همان آغاز زمزمه تغییر سلطنت، به مخالفت با این جریان پرداخت. استعفای او از ریاست مجلس پس از انتخابش در واپسین روزهای حکومت قاجاریان به همین علت بود^۴ او در روز ۹

آبان ۱۳۰۴ برای ابراز مخالفت با تغییر سلطنت به مجلس رفته بود. اما رضاشاه او را با ترفندی از مجلس خارج کرده و به نزد خود فرا خواند. تقی‌زاده در این باره آورده است «ولی وقتی مستوفی‌الممالک آنجا رفت، سردار سپه بیرون نیامد و او را منتظر گذاشت تا وقتی که صدای توپ بلند شد که علامت تصویب مجلس بود. آن وقت پیش مستوفی‌الممالک آمد. گفت من شما را به این جا آوردم و منتظر گذاشتم، برای این که آن کار در مجلس بگذرد. چون میل داشتم که میانه من و شما کدورتی پیش نیاید»^۵

مستوفی در مجلس ششم با ۸۳۲۲ رای به عنوان نفر دوم به نمایندگی تهران انتخاب شد.^۶ انتخابات تهران مجلس ششم برخلاف انتخابات در اکثر ولایات تا حدودی آزادانه بود. مستوفی در همین زمان به پیشنهاد رضاشاه و به اصرار مدرس و همفکران قانون‌گرای خود در ۱۵ خرداد ۱۳۰۵ به ریاست وزرای رسید. دوره ریاست وزرای او تا ۵ خرداد ۱۳۰۶ به طول انجامید.^۷

می‌توان گفت که او اولین و آخرین رئیس‌الوزرای قانون‌گرای دوره رضاشاهی بود. مستوفی این مسئولیت را با اکراه و با اصرار کسانی چون مدرس و بهار و مصدق و دیگر کسان پذیرفته بود. مدرس این مسئله را به گاه دفاع از هیأت وزیران مستوفی به گونه‌ای پر ایهام بیان کرده بود «ولی در اواخر عقیده ما بر این شد که یا آقای مستوفی یا بعضی دیگر، یعنی بر حسب عقیده‌ای که داشتم، مقتضای امروز، یعنی روزی که بعد از مجلس مؤسسان باشد، عقیده‌مان بر این شد که باید رئیس یکی از این دو، سه تا باشد. برای بعد خیلی کس‌ها هستند. ولی برای امروز وجود ایشان لازم است و خشنود هستیم که خیلی‌ها صاحب این عقیده شدند.» او همچنین در دفاع از مستوفی سخن خاصی گفت «یک لفظی می‌گویم مجمل است که این را تمامی داخله و خارجه می‌دانند که از این آقا انتفاع نمی‌شود (خنده نمایندگان) امروز هم همین را می‌خواهیم اگر انشاءالله الرحمن خدمات دیگری هم با رفقای‌شان کردند، دیگر نور علی نور می‌شود، باید این مملکت را بعد از چند سال روی جریان عادی بیندازند. مثل چهارسال پیش از این.»^۸

سخنان مدرس در دفاع از مستوفی به واقع بیانگر دلایل پذیرش رئیس‌الوزرای توسط مستوفی و اصرار آنها بود. آنها به مستوفی در آن آغازین روزهای حاکمیت رضاشاهی به منزله کسی دیدند که می‌تواند بر بنیاد شخصیت خود و سوابق طولانی وزارت و ریاست‌وزرای‌اش، از استبداد و دیکتاتوری مطلق‌العنانی رضاشاه، مانع آید.

مستوفی و همفکران و متحدان او در مجلس البته نتوانستند تغییری در رفتار و رویه رضاشاه به وجود آورند. آنها تنها توانستند شکل‌گیری رویه مطلق‌العنانی رضاشاه را اندکی به تعویق اندازند. رضاشاه اساساً بر زمینه روندی ضدانقلابی و غیرمشارکت‌جویانه به قدرت رسیده بود. او به مستوفی یک بار سخنی به پیغام فرستاد، مبنی بر این که چرا رئیس‌الوزراء اینقدر از ملت سخن می‌گوید، رضاشاه ملت را کاره‌ای نمی‌دانست. روشن بود رئیس‌الوزرای باورمند به حقوق ملت نمی‌توانست مدت زیادی با پادشاه قانون‌شکن به همکاری بپردازد.^۱ هرچه بود، مستوفی پس از استعفا از ریاست‌وزرای و نپذیرفتن نمایندگی مجلس هفتم، راه انزوا از سیاست پیشه کرد. رویه‌ای که تا زمان مرگش در ۶ شهریور ۱۳۱۱ ادامه داشت.^۲

۲ - میرزا حسن‌خان مشیرالدوله وی از شخصیت‌های مهم این جریان بود. او نیز از مخالفان تغییر سلطنت بود. مشیرالدوله از همان «دو سه نفر» مردی بود که مدرس و همفکران او برای ممانعت رضاشاه از در پیش‌گرفتن رویه استبدادی برای ریاست‌وزرای پیش‌بینی کرده بودند. مشیرالدوله البته پیشنهاد وزارت مستوفی را نپذیرفت. او یک بار در چند و چون پایان کار آرتور میلیسو در ایران، در باب ماهیت حکومت رضاشاهی به مصدق چنین گفت «در این مملکت هر وقت دولت‌ها دوام داشته‌اند و مورد اطمینان بوده‌اند، دول مجاور نظریات خود را به وسیله آنها اجرا کرده‌اند و هر وقت دولت‌ها متزلزل بوده‌اند، مستشار آورده‌اند که مدتی دوام کند و اسرار حق را به کسی بگویند که بتواند دهانش را مهر نمایند. آن وقتی که دکتر [میلیسو] آمد آزمایش سردار سپه تمام نشده بود و

پس از آزمایش، او به مقام سلطنت رسید، دیگر چه احتیاجی هست که دکتر بماند»^{۱۱}

مشیرالدوله در انتخابات کاملاً فرمایشی مجلس هفتم به نمایندگی مجلس انتخاب شد. اما از نمایندگی استعفا داده تا بطلان چنین انتخابات غیر قانونی را ثابت کند و آشکار سازد. «در موقع انتخابات هرکس خواست عقیده مرا استنباط کند، اظهاری ننمودم. از نظر این که انتخابات تمام شود و با اعلام عدم قبولی نمایندگی بطلان آن را ثابت کنم.»^{۱۲}

مشیرالدوله، پس از استعفا از نمایندگی مجلس هفتم، یکسر از سیاست کناره جست و به تحقیق و پژوهش‌های تاریخی روی آورد. اما گویا تقدیر چنین بود که این سیاستمدار مشروطه‌خواه که در آغاز انقلاب از فعالان آن بود، به پژوهش نه در باب انقلاب مشروطیت که به پژوهش و تحقیق درباره تاریخ ایران باستان بپردازد. در عصر ضدانقلاب، سخن گفتن از انقلاب مخاطره‌آمیز بود. مشیرالدوله که مدتی عضو شورای عالی معارف بود سرانجام در ۲۹ آبان ۱۳۱۴ درگذشت.^{۱۳}

۳ - میرزا حسین خان مومتم‌الملک. او که چندین دوره رئیس مجلس بود، به گاه غوغای جمهوری‌خواهی، خاصه در روز ۲ فروردین ۱۳۰۳ در برابر رضاخان رئیس‌الوزرا به دفاع صریح از حقوق ملت پرداخت. او به گاه پادشاهی رضاخان در روزهای منتهی به آبان ۱۳۰۴ از ریاست مجلس استعفا داد تا این حرکت غیرقانونی در زمان ریاست او روی ندهد. او از مخالفان تغییر سلطنت بود.

مومتم‌الملک در انتخابات مجلس ششم با ۴۴۱ رای به نمایندگی مردم تهران انتخاب شد. او همچنین برای مدتی در دوره ششم، رئیس مجلس بود.^{۱۴} مومتم‌الملک پس از انتخاب به نمایندگی مجلس هفتم به دلیل آن که انتخابات را غیرقانونی می‌دانست، از نمایندگی استعفا داد،^{۱۵} و از سیاست کناره جست. او سقوط دیکتاتوری رضاشاه را به چشم دید. پس از شهریور ۱۳۲۰، گروه‌های سیاسی مردم‌گرا به دنبال کشاندن دوباره او به عرصه سیاست بودند اما او به بهانه کهولت سن به عرصه سیاست بازنگشت.

۴ - سیدحسن تقی‌زاده. تقی‌زاده در ۹ آبان ۱۳۰۴ یکی از پنج سخنران

مخالف با تغییر سلطنت بود. تقی‌زاده نیز در انتخابات مجلس ششم با ۴۴۸۴ رای به عنوان نماینده تهران انتخاب شد. او برای مأموریتی به امریکا رفته بود اما مستوفی از او خواست که در کابینه او وزارت خارجه را بر عهده گیرد. تقی‌زاده از این خواست تن زد و نپذیرفت.^{۱۶} او در دوره ششم به فعالیت نمایندگی پرداخت. پس از پایان مجلس ششم، وزیر دربار عبدالحسین خان تیمورتاش، بنا به اشارت رضاشاه، به او پیشنهاد والی‌گری خراسان را نمود. او مدعی است که در آغاز نمی‌خواست این پیشنهاد را بپذیرد اما سرلشکر حبیب‌الله شیبانی به او توصیه کرده بود که قبول کند. «گفت قبول بکنید، وگرنه کینه به دل می‌گیرد، بعدها سلام‌علیک هم نمی‌کند.» تقی‌زاده بر اساس چنین گزارشی مدعی است که در هراس از کینه شاه، والی‌گری خراسان را پذیرفته است.^{۱۷} اما این آغاز جذب شدن تقی‌زاده در نظام رضاشاهی بود. او با چنین کاری از مبارزه قانونی با رژیم رضاشاه منصرف شده و به همکاری با آن پرداخت. او بعدها سفیر و وزیر هم شد.

۵ - حسین علاء. علاء پس از سخنرانی در مخالفت با تغییر سلطنت در مجلس پنجم و پس از مدتی راه همکاری با رژیم رضاشاهی در پیش گرفت و بعدها به ریاست بانک ملی هم رسید.

۶ - میرزا یحیی دولت‌آبادی. دولت‌آبادی پس از پایان نمایندگی دوره پنجم مجلس از سیاست کناره جست. مدت زیادی در اروپا بود. او برای مدتی از سوی وزارت معارف مسئول اداره سرپرستی محصلین ایرانی در پاریس شد و به کار مطالعات فرهنگی مشغول بود.^{۱۸} او پس از مدتی به ایران بازگشت و در انزوای سیاسی در ۴ آبان ۱۳۱۸ درگذشت.^{۱۹}

۷ - سیدحسن زعیم. زعیم از مخالفان تغییر سلطنت بود. در انتخابات مجلس ششم با ۲۳۹۳ رأی به نمایندگی از کاشان وارد مجلس شد.^{۲۰} پس از پایان دوره نمایندگی از سیاست کناره گرفت. اما شهربانی رضاشاهی به پرونده‌سازی برای او پرداخت. وی در ۱۳۰۸ بازداشت و زندانی شد. پس از مدتی از زندان آزاد شد و

سپس به اروپا رفت و سال‌ها در فرانسه مقیم شد. پس از سقوط دیکتاتوری رضاشاه، زعیم بار دیگر مورد توجه چهره‌های ملی‌گرا در عرصه سیاست قرار گرفت. او در ۱۰ آبان ۱۳۲۸ درگذشت.^{۲۱}

۸ - محمدتقی ملک‌الشعراى بهار. بهار از گروه اقلیت مجلس پنجم بود. در روز رأی‌گیری برای تغییر سلطنت در مجلس حاضر نشد و بدین طریق مخالفت خود را اعلام کرد. او در انتخابات مجلس ششم با ۴۷۴۰ رأی از تهران انتخاب شد. بهار با آغاز به کار مجلس ششم در ۱۹ تیر ۱۳۰۵، با برخی از اعتبارنامه‌ها مخالفت کرد تا بدین طریق از دخالت‌های دربار و پادشاه پرده ببرد. و در این رابطه به مداخلات نظامیان در انتخابات مراغه و انتخاب غیرقانونی اسکندرخان مقدم مراغه اعتراض کرد. او همچنین انتخابات همدان را هم مغشوش دانست.^{۲۲} بهار مدعی است که بر بنیاد تحلیل مدرس، تحکیم سلطنت رضاشاه را کاری انجام شده تلقی کرده بود و بر آن بود که در چارچوب قانون اساسی، رضاشاه را به التزام به قانون مشورت دهد. بهار در اشعار خود تغییر سلطنت و تاجگذاری رضاشاه را کلاهبرداری خواند.^{۲۳} او همچنین در اشعاری به ستایش از رضاشاه نیز پرداخت. بهار پس از نمایندگی مجلس ششم به کناره‌گیری از سیاست برآمد و در آغاز در دارالمعلمین عالی به تدریس مشغول شد.^{۲۴} اما شهربانی رضاشاهی به ویژه رئیس آن یعنی محمدخان درگاهی آن‌گونه که بهار در اشعارش گفته بر اساس کینه و خصومتی دیرینه سال به پرونده‌سازی برای او برآمد. بهار در ۱۳۰۸ بازداشت شد و تقریباً به مدت یک سال در زندان بود. او خطاب به دربار پهلوی، از این که از شاعری چون او که کارش شاعری و قصیده‌سرایی است در هراسند، در شگفت بود.^{۲۵} او برای رهایی از بند، شعری در ستایش رضاشاه سرود. «یاد ندارد کس از ملوک و سلاطین شاهی چون پهلوی به عز و تمکین»^{۲۶}

بهار پس از آزادی از زندان به کار علمی و ادبی مشغول شد.

او بار دیگر در نوروز ۱۳۱۲ به زندان افتاد. شاعر بزرگ پنج ماه دیگر در زندان تهران بود و پس از آن به اصفهان تبعید شد. بهار در طول این زندان‌ها و تبعید اشعار به یادماندنی و اثرگذار در فلسفه آزادی از خود به یادگار گذاشت. شاعری

با تجربتی بسیار فراوان در مبارزه برای آزادی، شکنجه و درد زندان و تبعید را کشید. اشعار او آمیزه‌ای از یأس و سرخوردگی و امید و رهایی است.^{۲۷} شاعر در تصویر زمانه ددمنش و سفله‌پرورش چیره‌دست است. اما بر بنیاد دریافت راستین از فلسفه حیات و معناداری زندگی در ورای ظلمت‌کده و محنت روزگار و رویه آزادی‌کشان نظام حاکم همواره صبح رهایی را نوید می‌دهد. او از فرزندان خود انتقام از استبداد را طلب می‌کند.^{۲۸} او چیره‌دستانه و درخشان، پرونده‌سازی‌های دستگاه رضاشاهی را به سخره می‌گیرد و نشان می‌دهد که چگونه رضاشاه عصر استبداد ناصری را احیاء کرده است، و چون اسلاف مستبدش برای نابودی مردان راستین ملت، بهانه‌هایی ساز می‌کند و هر یک را به بهانه‌ای نابود می‌سازد.^{۲۹}

بهار هدف چنین نظامی را تهی کردن جامعه از مردان کار و مبارزه و دانایی می‌داند. این همه را او در اشعارش به زیبایی بیان کرده است. او در خفقان عصر رضاشاهی در شعری خطاب به دوستش، دوره شور و امید و مبارزه عصر انقلاب را به خاطر می‌آورد.^{۳۰} او با چنین کاری البته سنت مبارزه را مانا می‌کند. او از هنر شاعری‌اش برای تداوم سنت انقلاب کمک می‌گیرد و ارثیه‌ای بجا می‌گذارد تا ذخیره معنوی مبارزه با دیکتاتوری برای دستیابی به رهایی گردد.

رضاشاه البته هیچگاه او را نبخشید. اشعار ستایش‌برانگیز او را از سر ناچاری و اضطراب و رهایی از قید و بند می‌دید و این البته هیچگاه نمی‌توانست دیکتاتور را خرسند سازد. او از بهار نفرت داشت همانگونه که بهار نیز درباره او چنین وضعی داشت. بهار زنده ماند و سقوط دیکتاتور را به نظاره نشست و پس از شهریور ۱۳۲۰ با ورود دوباره به عرصه اندیشه و پیکار، دوران جدیدی را آغاز کرد.

بهار با نظام رضاشاهی نه تنها در عرصه سیاست بلکه در عرصه فرهنگ هم بیگانه بود. الگوی تجدد بهار چون دیگر مخالفان مشروطه‌خواه بر میراث دیرینه سال ایران اسلامی استوار بود. روزآمدی و نوگرایی او در ستیز با میراث معنوی و فکری او نبود. او این وضع انتقادی نسبت به مدرنیسم رضاشاهی را در اشعارش بیان کرده است.^{۳۱}

۹ - سیدحسین مدرس. او شناخته‌شده‌ترین و معروف‌ترین مبارز قانون‌گرای دوره رضاشاه بود. مبارزات فراوان او در مجلس پنجم با رئیس‌الوزراء رضاخان، از دشمن شماره یک نظام رضاشاهی ساخته بود. مدرس پس از استقرار حکومت رضاشاهی بر آن بود که با حفظ اصول مبارزاتی و مرام سیاسی‌اش، به رضاشاه برای التزام به قانون همکاری کند. او این مسأله را به ملک‌الشعراى بهار یادآور شده بود. «این کار نباید بشود، ولی سستی و اهمال هموطنان کار خود را کرد، ما هم تا جایی که بشر بتواند تقلا کند سعی کردیم و حرف خود را گفتیم و کشته هم دادیم، دیگر دینی بر عهده نداریم و حالا باید با دولت و شاه موافقت کرد، بلکه خوب بشود و خدمتی کند.»^{۳۲} مدرس در مواقع مختلف به شاه نصیحت کرد از جمله او را از جمع مال و تصرف اموال و املاک دیگران برحذر داشت.^{۳۳} اما رضاشاه برخلاف توصیه مدرس هم به جمع اموال و مصادره املاک پرداخت و هم در انتخابات مجلس دخالت کرد. مدرس در انتخابات مجلس ششم با ۱۳۶۲۷ رأی به عنوان نماینده مردم تهران انتخاب شد.^{۳۴}

مدرس از همان آغاز کار برای آشکارساختن دخالت دربار شاه و نظامیان در انتخابات مجلس ششم به مخالفت با اعتبارنامه نمایندگان پرداخت که آگاهی‌های فراوانی از دخالت نظامیان در انتخاب آن افراد داشت. در آغاز او با اعتبارنامه نمایندگی ملک ایرج میرزا (شاعر) نماینده خراسان مخالفت کرد. مدرس در سخنرانی مفصل خود متذکر شد «علت انتخاب شاهزاده را امیر لشکر خراسان می‌دانم» او اساس این مخالفت را، مخالفت با دخالت نظامیان دانست. این مبارزه و مخالفت را مدرس چنان که خود متذکر شد، از چندی قبل آغاز کرده بود. او متذکر شد که دو سه سال بود که مملکت غیرعادی بود «عدلیه‌اش نظامی بود، امنیه‌اش نظامی بود، حاکمش نظامی بود.» او بر این باور بود که به این رویه باید پس از انتخابات مجلس مؤسسان و استقرار سلطنت رضاشاه پایان داده می‌شد، اما این رویه ادامه پیدا کرد. مدرس، ایرج‌میرزا را منتخب جان‌محمد خان امیرعلایی فرمانده شرق می‌دانست، حال آن که نظامی به باور او «باید تفنگش را دست بگیرد و برود در سربازخانه.» او باور داشت که کار اصلی نظامی

و قشون در پادگان است نه عرصه سیاست. مدرس حضور نظامیان را در عرصه سیاست پایان نظام مشروطیت می‌دانست. او متذکر می‌شد که «قشون» جایگاهش در «سربازخانه» است و باید تحت امر حاکم باشد. او هنگام سخن درباره اعتبارنامه ایرج میرزا به داور که به دفاع از او پرداخته بود هشدار داد که اگر قرار بر مبارزه است او دو سال نمایندگی‌اش را تا آخر، وقف این مبارزه خواهد کرد. مدرس در مخالفت با اعتبارنامه آن نماینده هوشیارانه متذکر شد «شاه مملکت بعد از آن که حاضر شده شاه مشروطه باشد، یعنی امضای خالی بکند، امیرلشکر نمی‌تواند در انتخاب دخالت بکند.»^{۳۵} او البته می‌دانست که شاه هنوز شاه مشروطه نشد است اما به رضاشاه یادآور می‌شد که مشروعیت تداوم سلطنت او در گرو التزام به قانون اساسی است. تذکری که هیچگاه رضاشاه آن را جدی نگرفت.

مدرس انتخاب نوبخت از بهبهان را هم انتخاب نظامیان می‌دانست.^{۳۶} او در تمامی این مخالفت‌ها همواره یادآور شد که او کاری به این اشخاص منتخب ندارد. اساس این مخالفت او با دخالت غیرقانونی شاه و امیران لشکرش بود. مخالفت او ریشه در باور ژرفش به حاکمیت قانون و نظام مشروطیت داشت.

مدرس یک بار که در ۲ مهر ۱۳۰۵ به عنوان یکی از نمایندگان باید برای عرض تبریک مجلسیان برای سالروز تولد حضرت ختمی مرتبت نزد شاه می‌رفتند، از این کار تن زد و نپذیرفت و گفت که «کسالت دارم عوض من یک نفر دیگر را معین بفرمایید.»^{۳۷}

مدرس هنگام طرح برنامه دولت مستوفی درباره تزئید و توسعه قوای امنیه به صراحت و اصرار اعلام کرد که از این پس مسأله قوای امنیه باید تحت نظارت وزارت داخله باشد «چون اساس سیاست ما این است که امور به جریان عادی خود بیفتد وزارت داخله باید جداً امنیه را تحت نظر خود در آورد.»^{۳۸} مدرس همواره به «مرکز ثقل» بودن مجلس شورای ملی تأکید داشت و مدعی بود که این قانون اساسی کشور است که مجلس شورای ملی را «مرکز ثقل» قرار داده

است.^{۳۹}

مدرس در ۷ آبان ۱۳۰۵ هنگام رفتن به سوی مسجد سپهسالار مورد سوءقصد قرار گرفت و ترور شد. او از این حادثه جان سالم به در برد. در این زمان شاه در مسافرت به مازندران بود و تلگرافی مبنی بر اظهار خوشحالی از وجود مدرس مخابره کرد. مدرس هم در پاسخ گفت که به کوری چشم دشمنان مدرس زنده است. مردم تهران در دفاع از مدرس به اعتراض برآمدند. فضای خشم و اندوه تهرانی‌ها به گونه‌ای بود که نمایندگان را به سرعت به واکنش کشید. نه تنها از همفکران مدرس، بلکه تعداد زیادی از نمایندگان به پی‌گیری سریع دولت نسبت به این حادثه پای فشردند. فاطمی یکی از نمایندگان گفت که اگر قرار باشد آزادی نباشد و نماینده نتواند اظهار عقیده کند، همان بهتر که به مجلس پای نگذارد. او خود را هم عقیده مدرس اعلام کرد. بهبهانی نماینده تهران و از افراد نزدیک به مدرس از سانسور مطبوعات درباره مسأله ترور مدرس شکوه کرد و یادآور شد که مردم از طریق مطبوعات است که می‌توانند از مسایل آگاه شوند.^{۴۰} اما مهمتر از همه محمدعلی بامداد سخن گفت او اعلام کرد که ترور مدرس به واقع ترور آزادی عقیده است «بنابراین اصل آزادی عقیده و اصل شجاعت ادبی مورد حمله واقع شده است، بنابراین مثل مدرس کسی که پیرمرد است، سیاست مقام مهم روحانی دارد وقتی هدف واقع شود بر طبق همین تجربه منطقی که بنده پیش خود حساب کردم، بنده دیگر چه کاره هستم و چطور می‌توانم بنام مصالح مملکت و ملت اظهاراتی بکنم.»^{۴۱}

مدرس پس از مدتی بستری، سرانجام در ۱۱ دی ۱۳۰۵ در مجلس حاضر شد. مدرس پس از حضور، درباره مسایل مختلف مطروحه در مجلس به ایراد سخن پرداخت. او به گاه طرح لایحه اختیارات وزیر عدلیه به انتقاد از طرح وزیر عدلیه برای دگرگونی بنیادین عدلیه انتقاد کرد و سرانجام پیشنهاد کرد که قید شش ماهه برای اختیارات محوله به وزیر عدلیه - علی اکبر خان داور - ذکر شود.^{۴۲}

او همچنین هنگام طرح لایحه راه‌آهن درباره خط سیر راه‌آهن سخن گفت و

متذکر شد که او از ضرورت‌های اقتصادی این خط سیر جنوب به شمال آگاهی ندارد و مناسب است که دلایل اقتصادی این طرح مد نظر قرار گیرد. او یادآور شد که با این دیدگاه که از دوره‌های قبل وجود داشته است «بنده عقیده‌ام این است که راه‌آهن در مملکت حکم شراب را دارد در بدن ولی اگر هم درست نرفت ممت را می‌آورد نه حیات.»^{۴۳} او با لایحه راه‌آهن موافقت کرد و ضرورت مطالعه و اجرایی کردن خطوط فرعی آن را یادآور شد. او در یک سخنرانی دیگر به دفاع از تمدن جدید بر آمد. «تمدن رو به ترقی است یعنی صلاح را می‌گیرند و از فساد می‌گریزند این معنی تمدن است.»

مدرس در طول دوره نمایندگی با حرکت اعتراض‌آمیز حاج آقا نورالله اصفهانی و همفکرانش نسبت به قانون نظام وظیفه اجباری مواجه شد. حاج نورالله از او نیز دعوت به همکاری کرده بود. اما مدرس گویا به دعوت حاج آقا نورالله چنین پاسخ داده بود «تقاضای شما در لغو قانون نظام وظیفه درخواست بسیار کوچک و تا اندازه‌ای هم عجولانه است. باید این درخت را از ریشه قطع کرد.» مدرس هنگام مبارزه برخی از روحانیان با قانون متحدالشکل شدن البسه به آنان متذکر شده بود که اختلاف با رضاشاه بر سر کلاه و عمامه نیست. او یادآور شد که او «با اساس دستگاه» که همان دیکتاتوری بود مخالف است.^{۴۵}

مدرس پس از اتمام نمایندگی دوره ششم دیگر به نمایندگی انتخاب نشد. دخالت دربار مانع اصلی این کار بود. معروف بود که مدرس به درگاهی گفته است اگر آن چهارده‌هزار نفری که در مجلس ششم به او رأی ندادند، یک رأی که خود او به نام خود در صندوق ریخته است چه شد؟

مدرس پس از دوره ششم نمایندگی آن‌گونه که بهار گزارش می‌دهد، چون دیگر نمایندگان قانون‌گرا و مخالفان مشروطه‌خواه از سیاست‌گریزان بود «دیگر آن دل و دماغ سابق را نداشت و بوی دو روئی و فساد و علائم ظلم و اجحاف را از در و دیوار می‌دید و رفقاییش روز به روز کاسته به چند تن انگشت‌شمار منحصر گردید.» اما علی‌رغم این شهرتانی رضاشاهی به دنبال بهانه‌ای برای

بازداشت این مبارز دیرینه سال بود. گویا بحث مدرس به گاه تدریس درباره قاعده فقهی مزدحم این بهانه را به دست رضاشاه و عاملان وی داده بود. مدرس سرانجام در شب ۱۶ مهر ۱۳۰۷ بازداشت شد و به خوفاً تبعید شد. او پس از مدتی به کاشمر منتقل شد و در ۱۰ آذر ۱۳۱۶ به دستور رضاشاه به قتل رسید.^{۴۶} روزنامه پیکار، نشریه مارکسیست‌های ایرانی مقیم برلن در خبر قتل مدرس آورده بود که رضاشاه در واپسین روزهای حیات مدرس فرستاده‌ای نزد او فرستاده بود و از او دعوت به همکاری کرده بود و آن را شرط آزادی او اعلام کرده بود. مدرس این پیشنهاد را نپذیرفت و گویا گفته بود «تا رضاخان دست از نوکری انگلیسی‌ها بر ندارد من با او هیچ‌گونه ارتباطی ندارم».^{۴۷}

۱۰ - دکتر محمد مصدق. مصدق، تاریخی‌ترین سخنرانی را در مخالفت با پادشاهی رضاشاه در روز ۹ آبان ۱۳۰۴ ایراد کرده بود. او تغییر سلطنت و پادشاهی رئیس‌الوزراء رضاخان را سیر قهقرایی و ارتجاع و استبداد صرف دانسته بود. او در انتخابات مجلس ششم با ۸۰۷۱ رأی به عنوان نفر سوم از سوی مردم تهران انتخاب شد.^{۴۸}

نخستین سخنرانی او در مجلس ششم در شهریور ۱۳۰۵ بود. او در این سخنرانی به بیان اساس و بنیاد عقیده و باور خود در عرصه حیات سیاسی و اجتماعی پرداخت. «عقیده بنده فرمایش حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم است که می‌فرماید الاسلام یعلو ولا یعلی علیه، بنده افتخار نمایندگان دوره ششم تقنینیه، شمایل منشی این اصل را زینت‌بخش این محوطه می‌نماید و از خداوند متعال خواهانم که ما را در این دوره ششم و بلکه همیشه به راه دین و سیاست او که راه حق و راه خداست موفق فرماید».^{۴۹}

مصدق در اوان نمایندگی مجلس ششم به خواست رضاشاه به دیدار او رفت. شاه از سخنرانی او در روز تغییر سلطنت شکوه نمود. مصدق در پاسخ البته آن را در چارچوب قانون اساسی و میهن‌پرستی و حفظ دستاوردهای مشروطیت و مصلحت کشور قلمداد کرد. وی در آن دیدار، شاه را از پرداختن به تجملات دربار و ساختن بناهای با عظمت، بستن طاق نصرت هنگام ورود به شهرها

برحذر داشت. او به شاه اعلام کرد که ساختن عمارت‌های پرشکوه، بنیادی ندارد، باید «خانه حقیقی شاه، قلب ملت باشد» شاه در این دیدار از مصدق خواسته بود که با انصراف از نمایندگی مجلس پست ریاست وزرایی را بپذیرد و جانشین مستوفی شود. مصدق این پیشنهاد شاه را چنین ارزیابی می‌کند «نظرش این بود که مرا از مجلس خارج کند و ثابت نماید که من هم مثل بعضی‌ها به آنچه می‌گویم عقیده ندارم.»^{۵۰}

مصدق در دوره نمایندگی مجلس ششم در مواقع مختلف به بیان دیدگاه‌های خود پرداخت. پیش‌تر متذکر شدیم که مصدق از مشوقان مستوفی برای پذیرش مقام ریاست وزرایی بود. اما هنگام معرفی وزرای مستوفی به مخالفت با محمدعلی فروغی وزیر جنگ و میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله وزیر عدلیه پرداخت. مصدق در جلسه ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ به تفضیل با ذکر کارنامه سیاسی فروغی و وثوق در خیانت به منافع ملت، آن‌ها را صالح برای عهده‌دار شدن پست‌های وزارت نداست. او، رسمیت‌یافتن قرارداد ۱۹۰۷ و دادن امتیازات به روسیه تزاری، به رسمیت‌شناختن پلیس جنوب و مهمتر از همه انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و حبس و تبعید مخالفان این قرارداد را فعالیت‌های وثوق‌الدوله در جهت تحکیم سلطه خارجی دانست. مصدق وثوق را عامل عقد قراردادهای ضد ملی دانست، حال آن که به زعم او هر ایرانی متدین باید بر اساس دو اصل اسلامیت و وطن‌پرستی عمل کند.^{۵۱} البته مجلسیان به تمامی اعضای پیشنهادی کابینه مستوفی رأی اعتماد دادند و مدرس نیز در خطابه‌ای به دفاع از وثوق پرداخت.

مصدق همچنین به گاه طرح استخدام اتباع خارجی، به ضرورت دقت در عقد قرارداد با آن مستخدمین متذکر شد. او از اساس با استخدام اتباع خارجی و به کارگیری مستشاران بیگانه بدبین بود. او یادآور شد که در صورت استخدام، باید آنها همچون ایرانیان «تابع نظامات اداری و داخلی باشد. اگر یک نظامات اداری هست که واقعاً درباره ایرانی‌ها اجرا می‌شود، هیچ دلیلی ندارد که یک اختیاری به خارجی‌ها بدهیم که اینها تابع یک نظاماتی نباشند.» او هیچ امتیاز

ویژه‌ای برای اتباع بیگانه قائل نبود.^{۵۲}

او هنگام طرح لایحه اختیارات داور، به جد به مخالفت با این اختیارات و اقدامات داور پرداخت. او در سخنرانی خود اعلام کرد که عدلیه کنونی از آثار مشروطیت است و نباید آن را منحل کرد و قاضی و مقام قضاوت را سست نمود. او اقدامات داور را شتابزده می‌دانست.^{۵۳}

مصدق همچنین از مخالفین لایحه راه‌آهن بود. او اعتقاد داشت که خط راه‌آهن پیشنهادی شمال - جنوب حائز هیچ اهمیتی اقتصادی نیست. او مسیر شمال و جنوب را مسیر انتقال کالا نمی‌دانست. «بنده نمی‌دانم چه تجارتی چه حمل و نقلی را می‌تواند داشته باشد که می‌خواهید سی میلیون پولی که در دست این مردم است و در واقع هستی این مملکت به یک راهی کنید.» او یادآور شد «این خطی که امروز در نظر گرفته شده است کاملاً به ضرر مملکت است.» مصدق این کار را «خیانت و برخلاف مصالح مملکت» می‌دانست. او مسیر انتقال کالا را از شمال غرب به جنوب شرق می‌دانست.^{۵۴}

مصدق در سخنرانی دیگری از اختصاص بودجه برای نظمیه که آن را در جهت سانسور استفاده می‌کند را برخلاف قانون اساسی دانست. «یک مبلغ زیادی از این بودجه، نظمیه برای خرج سانسور، چیزی که برخلاف قانون اساسی و چیزی که یایمال کننده حقوق ملی است می‌گیرد و خرج می‌کند.» او نحوه بازحوی از مردم هنگام ورود به شهرها را بی‌سابقه خواند و متذکر شد که چنین اعمالی در دوره‌های ناصری و مظفری و محمدعلی میرزایی هم سابقه نداشته است. او همچنین اختصاص بودجه برای تعمیر قصرهای سلطنتی را بی‌اساس خواند. مصدق در این باره گفت تعمیر قصرهای پادشاه چه ربطی به ملت دارد که اگر این قصرهای مربوط به دولت است و نه دربار، پس به وزیر دربار چه ارتباطی دارد که شخص غیر مسئولی است.^{۵۵} او در این سخنرانی بار دیگر به انحراف نظام رضاشاهی از الگوی مشروطیت اشاره کرد.

مصدق در واپسین ایام مجلس ششم و هنگام سخنرانی درباره برگزاری انتخابات مجلس هفتم از دخالت گسترده دربار و شاه و امیران لشکر او در فرایند

انتخابات مجلس ششم سخن گفت «در انتخابات کلات، سرخس و درجز، مدارکی به دست آمده که عبارت از ۱۲ فقره یادداشت و تلگرافات رمز جانمحمدخان امیر لشکر شرق می‌باشد»^{۵۶} او با ذکر این مداخلات که در انتخابات مجلس ششم صورت گرفته بود، بر آن بود که اذهان را به دخالت مجدد دربار و شاه و امیران لشکر وی در انتخابات مجلس هفتم آگاه سازد.

وی در همین رابطه به دیدار شده رفت و او را از دخالت در مجلس هفتم برحذر داشت. شاه به انکار دخالت دربار و دولت پرداخت. شاه از تیمورتاش خواست تا برای مصدق توضیح دهد که دربار دخالتی در انتخابات نمی‌کند. تیمورتاش در همین دیدار به مصدق گفته بود که مناسب است میان نمایندگان قانون‌گرا و دربار آشتی صورت گیرد و مصالحه انجام شود تا فهرست ۱۲ نفره انتخابات تهران آمیزه‌ای از نمایندگان دولت و ملت شود. به گونه‌ای که شش نفر از سوی ملت، یعنی مدرس، مصدق، تقی‌زاده، مستوفی، مشیرالدوله و موتمن‌الملک باشند و شش نفر را هم دربار در فهرست مشخص کند. مصدق البته این پیشنهاد را رد کرد.^{۵۷} به عقیده مصدق اگر قرار بود نماینده‌ای اینچنین انتخاب شود و بر دخالت غیرقانونی دربار صحنه گذارد، دیگر نماینده ملت نیست. مصدق، پس از پایان دوره نمایندگی مجلس از سیاست کناره‌جست و به تعبیر کاتوزیان - تعبیری که از ایزاک دویچر اقتباس کرده است - وی از این پس نقش یک «شورشی خاموش» را داشت.^{۵۸}

مصدق اما در انزوای خود در احمدآباد هم در هراس از حکومت مطلق‌العنانی رضاشاهی بود. سرانجام او هم در ۵ تیر ۱۳۱۹ هنگامی که برای اقامت در منطقه شمیران به تهران آمده بود، بازداشت شد. او یازده روز بی‌هیچ مدرکی در زندان شهربانی تهران در بند بود. هنگامی که در اتاق رئیس زندان فهمید که می‌خواهند او را به زندانی در بیرجند منتقل کنند، با نگاه به عکس شاه این شعر را خواند:

ای زیر دست زیر دست‌آزار / گرم تا کی بماند این بازار^{۵۹}

مصدق در مسیر انتقال به بیرجند دوبار دست به خودکشی زده بود. پس از مدتی در ۲۳ آذر ۱۳۱۹ با وساطت ولیعهد، مصدق به احمدآباد منتقل شد و دیگر اجازه خروج از آن منطقه را نداشت. سرانجام پس از سقوط دیکتاتوری، مصدق در ۲۱ شهریور ۱۳۲۰، اجازه خروج از احمدآباد دریافت کرد.^{۶۰}

مصدق در دوره رضاشاه نه تنها به ستیز با دیکتاتوری می‌پرداخت و نه تنها مخالف اقدامات رضاشاه در قلمرو قضا و داوری بود بلکه با اقدامات رضاشاه در عرصه فرهنگ هم مخالف بود. او مخالف اقدام رضاشاه در اجباری کردن کلاه پهلوی و کلاه لگنی و کشف حجاب بود.^{۶۱} او بر بنیاد باورهای خود به ایرانیت و اسلامیت و با باوری ژرف به الگوی مشروطیت در عرصه سیاست و اعتقاد به استقلال اقتصادی و سیاسی، دشمنی سازش‌ناپذیر با الگوی رضاشاهی «تجدد آمرانه» داشت.

در یک جمع‌بندی، این جریان مخالفین قانون‌گرا و مشروطه‌خواه - به جر تقی‌زاده و علاء که به نظام رضاشاهی پیوستند - در عرصه سیاست به دلیل باور به قانون اساسی و نظام مشروطیت، مخالف استقرار دیکتاتوری رضاشاهی بود، و چون فضای انتخابات مجلس هفتم را فضایی می‌دیدند که به تعبیر بهار دیگر از «حزب و مزب و عاطفه» خبری نبود به اجبار از سیاست کناره گرفتند. اما نظام رضاشاهی همواره به دنبال ایذاء و آزار آنان بود. آنها دیکتاتوری رضاشاهی را امحای مشروطیت و اساس وابستگی به استعمار می‌دانستند.

این جریان در عرصه اقتصادی، به تکوین اقتصاد ملی، حفظ و تقویت صنعت داخلی، جلوگیری از ورود کالاهای تجملی، جلوگیری از طرح‌های اقتصادی که بنیاد وابستگی کشور به اقتصاد امپریالیستی بود، تلاش می‌کردند. عامل اساسی مخالفت مصدق با لایحه راه‌آهن نیز در چارچوب اقتصاد ملی بود.

این گروه همچنین در عرصه فرهنگ، مدرنیسم رضاشاهی را بیگانه با هویت تاریخی ایرانیان می‌دانستند، آنان ضمن ستیز با مظاهر واپس‌ماندگی فرهنگی، الگوی رضاشاهی را در ستیز با بنیادهای تاریخی - فرهنگی ایران می‌دانستند. آنها در پرتو باورهای ژرفشان به مشروطیت به انکار الگوی «تجدد آمرانه»

برآمده بودند.

شگفت‌انگیز آن که رضاشاه، پس از ورود متفقین همراه با نخست‌وزیر خود فروغی و شاید به تعلیم او به یاد مشروطیت افتاده بود، اما همین که دید همان نمایندگان برگزیده خود می‌خواهند بر اساس الگوی نظام مشروطیت، از حد و حدود قدرت پادشاهی سخن بگویند، بر رئیس مجلس، میرزا حسن‌خان محتشم‌السلطنه خشم گرفت.^{۶۲} اما دیگر زمانه خشم او پایان یافته بود و همان نمایندگان برگزیده‌اش، همین که سایه او را دور دیدند، به انتقاد از او برآمدند. هرچه بود، پادشاهی فردی که ریشه در کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ داشت، با ورود متفقین پایان یافت، تا تجربتی باشد گران و درس‌آموز از نظام‌های سیاسی بی‌اعتقاد به ملت و وابسته به بیگانه.

یادداشت‌ها:

۱. برای متن کامل سخنان این پنج نفر بنگرید به *مذاکرات مجلس، دوره پنجم تقنینیه*، تهران، روزنامه رسمی، بی‌تا، صص ۱۴۸۴ - ۱۴۸۹.
۲. تقی‌زاده، سیدحسن، *زندگی طوفانی*، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۶۸، صص ۲۰۵.
۳. مکی، حسین، *مدرس قهرمان آزادی*، ج ۲، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹، صص ۷۷۵.
۴. *مذاکرات مجلس دوره پنجم تقنینیه*، پیشین، صص ۱۴۸۳، و بهار، محمدتقی، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی*، ج ۲، تهران، امیرکبیر، چ سوم، ۱۳۷۹، صص ۳۳۴، و نیری، حمید، *زندگینامه مستوفی‌الممالک*، تهران، وحید، ۱۳۶۹، صص ۴۱۸.
۵. تقی‌زاده، پیشین، صص ۲۰۰.
۶. مکی، حسین، *تاریخ بیست‌ساله ایران*، ج ۴، تهران، علمی، چ سوم، ۱۳۷۴، صص ۱۰۸.
۷. *دولت‌های ایران از میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله تا میرحسین موسوی*، اداره کل آرشیو و اسناد و موزه دفتر رئیس‌جمهور، تهران، ارشاد، چ دوم، ۱۳۷۹، صص ۱۴۹ - ۱۵۲.

۸. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ششم تقنینیه، بخش اول، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۷۴، ص ۱۰۷، و مدرس در پنج دوره تقنینیه، به کوشش محمد ترکمان، ج ۲، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۲۸۹.
۹. دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، ج ۴، عطار - فردوسی، چ ششم، ۱۳۷۱، صص ۳۹۱-۳۹۲.
۱۰. نیری، پیشین، ص ۴۸۳.
۱۱. مصدق و مسائل حقوق و سیاست، گردآوری شده زیر نظر ایرج افشار، تهران، زمینه، ۱۳۵۸، ص ۱۱۹.
۱۲. همان، صص ۱۲۴-۱۲۵.
۱۳. باستانی پاریزی، محمدابراهیم، تلاش آزادی، تهران، نوین، چ چهارم، ۱۳۵۶، ص ۵۶۳.
۱۴. مدرس در پنج دوره تقنینیه، پیشین، ص ۳۴۱.
۱۵. دولت‌آبادی، پیشین، ص ۴۰۵.
۱۶. تقی‌زاده، پیشین، ص ۲۰۶.
۱۷. همان، صص ۲۱۳-۲۱۴.
۱۸. دولت‌آبادی، پیشین، صص ۴۱۱-۴۱۶.
۱۹. همان، ص ۴۴۴.
۲۰. روزنامه اطلاعات، شماره ۹۵ (۴ آذر ۱۳۰۵)، ص ۱.
۲۱. فاطمی، حسین «همکار صمیمی مرحوم مدرس»، روزنامه باختر، سال دهم، شماره ۷۶۶ (پنج‌شنبه ۱۹ اسفند ۱۳۲۴)، ص ۳ همو «سیدحسن زعیم درگذشت» روزنامه باختر، سال چهاردهم، شماره ۷۹، پنج‌شنبه (۱۲ آبان ۱۳۲۸)، ص ۱.
۲۲. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ششم تقنینیه، پیشین، ص ۳۳، ۵۲.
۲۳. در این باره بهار چنین سرود:
- پهلوی تاج به سر گر نهد از بدکاری است نیست آن تاج‌گذاری که
کله‌برداری
- بنگرید به بهار، محمدتقی، دیوان اشعار، به اهتمام چهرداد بهار، ج ۲، تهران، توس، چ دوم، ۱۳۸۰، صص ۳۹۶-۳۹۷.
۲۴. اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران، ج ۲، به کوشش علی میرانصاری، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، صص ۱۱۴-۱۱۵.

۲۵. او در این باره چنین سرود:
کیستم؟ شاعری قصیده‌سرای
چیستم، کاتبی بهار لقب
۲۶. بهار، *دیوان اشعار*، پیشین، ص ۴۶۳ - ۴۶۶.
۲۷. بهار، *دیوان اشعار*، دیباچه، ص ۳۴.
۲۸. برای نمونه از چنین اشعاری بنگرید *دیوان اشعار* او، اشعار صفحات ۵۲۴ (شعر مرغ شباهنگ)، ص ۵۳۵ (ستایش یکی از دانشمندان)، ص ۵۳۹ (شعر شاعری در زندان).
۲۹. شعر (شاعری در زندان)، *دیوان اشعار*، ص ۵۳۹ - ۵۴۱.
۳۰. *دیوان اشعار* (شعر علی جان)، ص ۴۱۳.
۳۱. به ویژه شعر پیام امروز او بنگرید به *دیوان اشعار* او صص ۵۲۹ - ۵۳۱.
۳۲. مکی، *مدرس قهرمان آزادی*، پیشین، ص ۷۷۵.
۳۳. همان، ص ۷۷۶.
۳۴. مکی، *تاریخ بیست ساله ایران*، پیشین، ص ۱۰۸.
۳۵. *مدرس در پنج دوره تقنینیه*، پیشین، صص ۲۵۲ - ۲۵۳.
۳۶. همان، ص ۲۵۷.
۳۷. همان، ص ۲۹۹.
۳۸. همان، ص ۳۰۲.
۳۹. همان، ص ۳۰۳.
۴۰. همان، صص ۳۲۲ - ۳۲۳.
۴۱. همان، ص ۳۲۰.
۴۲. همان، صص ۳۴۴ - ۳۴۵.
۴۳. همان، ص ۳۴۸.
۴۴. همان، ص ۲۸۷.
۴۵. مدرس، علی، *مدرس شهید نایفه ملی ایران*، اصفهان، بدر، ۱۳۸۵، ص ۳۴۵.
۴۶. مکی، حسین، *مدرس قهرمان آزادی*، پیشین، صص ۷۸۴ - ۷۸۵، ۷۸۸.
- بصیرت‌منش، حمید، *علمای و رژیم رضاشاه*، تهران، عروج، ۱۳۷۶، صص ۳۲۸ - ۳۳۲.
۴۷. به نقل از علوی، نجمی، مرتضی علوی و پیکار، [خارج از کشور] انتشارات مرد امروز، ۱۳۷۰، ص ۷۰.
۴۸. مکی، *تاریخ بیست ساله ایران*، پیشین، ص ۱۰۸.

۴۹. مذاکرات مجلس شورای ملی دوره ششم تقنینیه، پیشین، صص ۶۶ - ۶۷.
۵۰. مصدق و مسائل حقوق و سیاست، پیشین، صص ۱۱۳ - ۱۱۵.
۵۱. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ششم تقنینیه، پیشین، صص ۹۶ - ۱۰۳.
۵۲. همان، صص ۳۴۵ - ۳۴۶.
۵۳. نجاتی، غلامرضا، مصدق، سالهای مبارزه و مقاومت، ج ۱، تهران، رسا، چ دوم، ۱۳۷۸، ص ۲۴، مصدق و مسائل حقوق و سیاست، پیشین، صص ۱۲۸ - ۱۲۹.
۵۴. نجاتی، پیشین، ص ۲۹، مصدق بار دیگر در پاسخ به مواردی که شاه در کتاب *مأموریت برای وطنم* مطرح کرده بود به دلایل مخالفت خود با لایحه راه‌آهن اشاره کرد و در این باره بنگرید به مصدق، محمد، *خاطرات و تألمات* با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، چ سوم، ۱۳۶۵، صص ۳۴۸ - ۲۵۳.
۵۵. نجاتی، پیشین، صص ۲۴ - ۲۵.
۵۶. همان، صص ۲۵ - ۲۶.
۵۷. مصدق و مسائل حقوق و سیاست، پیشین، صص ۱۱۵ - ۱۱۶.
۵۸. کاتوزیان، محمدعلی (همایون)، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، چ سوم، ۱۳۷۹، ص ۷۸.
۵۹. مصدق و مسائل حقوق و سیاست، پیشین، ص ۱۲۰.
۶۰. همان، ص ۱۲۲.
۶۱. همان، صص ۱۲۳ - ۱۲۴.
۶۲. گلشائیان، عباسقلی، *گذشته و اندیشه‌های زندگی یا خاطرات من*، ج ۱، تهران، وحید، انیشتن، ۱۳۷۷، صص ۶۰۳ - ۶۰۵.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی